

روان‌شناسی شخصیت در تاریخ بیهقی*

دکتر بهجت السادات حجازی^۱

استادیار دانشگاه شهیدباهنر کرمان

چکیده:

تاریخ بیهقی، صحنه نمایش شخصیت‌های متعدد، متفاوت و گاه ضد و نقیضی است که هر خواننده‌ای با خواندن حوادث آن می‌تواند تصویری از شخصیت خود را در آن جستجو کند. شاید تاریخ نیز چیزی جز تکرار این تیپ‌های شخصیتی آفریننده حوادث مشابه در پهنه روزگار نباشد.

افراد با صلابتی چون حسنک وزیر، عبدالله زبیر در اوج استقامت، جوانمردی و شجاعت چه تیپ شخصیتی را به خود اختصاص می‌دهند که دقیقاً نقطه مقابل افرادی چون بوسهل زوزنی قرار می‌گیرند که با یک نوسان شخصیتی عرصه را بر دیگران تنگ می‌کنند؟ و چگونه بعضی از شخصیت‌ها چون سبکتگین پس از تحمل یک زندگی بسیار طاقت‌فرسا تحت سیطره نظام برده‌داری، با دیدن یک رؤیای صادقه از حسیض ذلت به اوج عزت و سربلندی نایل می‌گردند؟

توصیف بسیار دقیق و نقادانه بیهقی در شخصیت‌پردازی این گمان را در ذهن مخاطب تقویت می‌کند که گویی وی بیش از هر چیز در اثر خود به «روان‌شناسی شخصیت» پرداخته است. اشاره به بعضی از نظریه‌های شخصیت از دیدگاه آبراهام مزلو، کارل گوستاو یونگ، اریک فروم و آلفرد آدلر تحلیلی اجمالی از تأثیر محیط یا وراثت در شکل‌گیری شخصیت و جستجوی منشأ تضادهای شخصیتی از جمله انگیزه‌های پژوهشی نگارنده این نوشتار است.

کلیدواژه: شخصیت، بیهقی، ماکیاولی، روان‌شناسی شخصیت‌ها، نقد روان‌شناختی

* تاریخ دریافت مقاله: ۸۶۷/۱۲

تاریخ پذیرش نهایی: ۸۷/۴/۲

۱ - نشانی پست الکترونیکی: Hejazi@mail.uk.ac.ir

مقدمه

بیهقی، چهره سرشناس دنیای ادب و نویسندگی در روزگار غزنویان، کتابی از جهات متفاوت (ادبی، تاریخی، اخلاقی، ...)، بی نظیر و بی بدیل بر جای می گذارد؛ که پس از گذشت قرن های متوالی همچنان متنی شایسته پژوهش و بازنگری است. وی ضمن در نظر داشتن نکات دقیق و ظریف تاریخ نویسی، حقیقتاً در تحلیل جزئیات حوادث و ارزیابی شخصیت ها، هر خواننده اثر خود را شگفت زده و متحیر می کند. هر چند که او عبرت گرفتن از تاریخ را انگیزه اصلی خود جهت تحریر این کتاب ذکر می کند: «غرض من از نوشتن این اخبار آن است تا خوانندگان را از من فایده ای به حاصل آید و مگر کسی را ازین به کار آید.» (بیهقی، ۱۳۷۴، ۲۲۶)

تاریخ بیهقی صحنه نمایش شخصیت های متعدد، متفاوت و گاه ضد و نقیضی است که هر خواننده حوادث می تواند تصویری از شخصیت خود را در آن جستجو کند. و شاید تاریخ چیزی جز تکرار این تیپ های شخصیتی آفریننده حوادث مشابه در پهنه روزگار نباشد. از این رو برای یافتن مصداق های عینی مباحث اصولی در روان شناسی شخصیت، کتاب تاریخ بیهقی بسیار شایسته و مناسب است.

در زمان حاکمیت سلطان مسعود، جو بدبینی، سوء ظن، اتهام بی مورد و عدم اعتماد به مقامات بالا و پایین به قدری گسترش دارد که تمام هم و غم افراد در جهت رفع این بدبینی و اتهام و جلب اطمینان صاحبان قدرت نسبت به خود اختصاص دارد. سنخ منشی مرده گرا بر بیشتر افراد صاحب مقام اعم از سلطان مسعود و کلیه مقامات رده پایین غلبه دارد. این سنخ به تعبیر فروم، به مرگ، تباهی و ویرانگری علاقه مند است. در گذشته زندگی می کند و هرگز در آینده نیست. تمایل دارد که سرد، ترشرو و فاصله گیر باشد. و جالب اینجاست که چنین اشخاصی شدیداً پایبند قانون و نظم و به کار بردن زور و قدرت هستند. (کریمی، ۱۳۸۳، صص ۱۴-۱۱۳)

توجه به گذشته افراد و موقعیت و منزلتی که از آن خود کرده بودند، بدون در نظر گرفتن شایستگی و کفایت ایشان؛ معیار ارزیابی و محاکمه افراد است. و این یک

مرزبندی بسیار فاجعه‌آمیز را بین طرفداران سلطان محمود (پدریان) و سلطان مسعود (پسریان) ایجاد می‌کند. بیشتر ماجراهای تاریخ بیهقی به انتقام‌جویی پنهانی یا آشکار پسریان، یا تازه به دوران رسیده‌ها، از پدریان منحصر می‌گردد؛ حتی اگر شایستگی و صلاحیت آنها برای تدبیر و اداره امور مملکت مسجل شده باشد.

حسنک وزیر، آلتون‌تاش، علی قریب و... همه قربانیان این اندیشه غلط و سیستم غیر عادلانه سلطان مسعود هستند. و جای شگفتی است که همه این رویدادها در پوشش برقراری نظم و اجرای قانون اتفاق می‌افتد؛ البته ناآگاهان و افراد کوتاه‌بین، این مردم فریبی و سالوس را باور می‌کنند؛ حال آنکه دریافت خردمندان این است که حقیقت امر نه چنان است که می‌نماید.

سعایت و سخن‌چینی از کسانی که در زمان سلطان محمود مصدر امور مهم مملکت بودند، شیوه رایج دولت مردان مسعود برای تحکیم مبانی قدرت خود می‌شود، حتی اگر سلطان با دیده اغماض به گذشته آنها بنگرد. همه پدریان به نوعی مترصد و دل‌نگران رویدادهایی هستند که به تغییر جایگاه و منزلت ایشان بیانجامد. و به گفته بیهقی: «روز پدریان به شام گراییده و کارها لونی دیگر یافته است.» (بیهقی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۶۳)

حاجب علی قریب و آلتون‌تاش از جمله شخصیت‌های برجسته و وزین حکومت مسعودند که ابتدا مسعود با ملاطفت و نواخت خود و با دادن مسئولیت‌های مهم و حساس به آنها، پایه‌های حکومت خود را استوار می‌کند؛ ولی با گذشت روزگار به بهانه حمایت ایشان از ولایتعهدی سلطان محمد در گذشته، زمینه تباهی و نابودی ایشان را فراهم می‌نماید و آنان ناگزیر جان خویش را بر سر این ماجرا می‌نهند.

ریشه بسیاری از واکنش‌های کینه‌توزانه در تاریخ بیهقی، احساس حقارت و کهنتری است که البته ناتوانی صاحب منصبان در تصعید و ارتقای این احساس به سوی جبرانی متعالی و سازنده، ایشان را به ابراز جبرانی کاذب وادار می‌کند. در «روان‌شناسی شخصیت» هر فردی متناسب با ویژگی‌ها و صفات بارز خود در ردیف تیپ خاصی قرار می‌گیرد. افراد با صلابتی چون حسنک وزیر در اوج استقامت، جوانمردی و شجاعت

چه تیپ شخصیتی را به خود اختصاص می‌دهند که دقیقاً نقطه مقابل افرادی چون بوسهل زوزنی هستند که با یک نوسان عرصه رابر دیگران تنگ می‌کنند؟ توصیف بسیار دقیق و نقادانه بیهقی در شخصیت‌پردازی این گمان را در ذهن مخاطب تقویت می‌کند که گویی وی بیش از هر چیز در اثر خود به «روان‌شناسی شخصیت» پرداخته است.

تیپ‌های متعدد شخصیتی

لغت شخصیت (personality) از ریشه کلمه لاتین (persona) گرفته شده است. این کلمه به نقاب یا ماسکی گفته می‌شد که بازیگران تئاتر در یونان قدیم به صورت خود می‌زدند و به مرور معنای آن گسترده‌تر شد و نقشی را که بازیگر ادا می‌کرد نیز در بر گرفت. بنابراین مفهوم اصلی و اولیۀ شخصیت تصویری صوری و اجتماعی است و براساس نقشی که فرد در جامعه بازی می‌کند، ترسیم می‌شود. یعنی در واقع فرد، به اجتماع خود شخصیتی عرضه می‌کند که جامعه بر اساس آن، او را ارزیابی می‌نماید. شخصیت را بر مبنای صفات بارز یا مسلط فرد نیز برونگرا، درونگرا و یا پرخاشگر و امثال آن تعریف کرده‌اند. (شاملو، ۱۳۷۷، صص ۱۱-۱۲)

در زبان عوام، شخصیت به معانی دیگری به کار می‌رود. «مثلاً فردبا شخصیت کسی است که می‌تواند با وقار و متانت افراد را تحت نفوذ خود قرار دهد، و نقطه مقابل آن بی‌شخصیت است. همچنین کلمه شخصیت در عرف به عنوان چهره مشهور و صاحب صلاحیت در حوزه‌های مختلف به کار می‌رود، همچون شخصیت سیاسی، شخصیت علمی، شخصیت هنری و از این قبیل.» (کریمی، ۱۳۸۳، ص ۹) در هر مکتب روان‌شناسی، شخصیت به گونه‌ای تعریف می‌شود؛ ولی تعریف نسبتاً جامعی که از شخصیت می‌توان بیان کرد، عبارت است از «مجموعه‌ای سازمان یافته متشکل از خصوصیات نسبتاً ثابت و مداوم که بر روی هم یک فرد را از فرد یا افراد دیگر متمایز می‌نماید.» (شاملو، ۱۳۷۷، ص ۱۳)

تیپ‌های شخصیتی بر مبنای توجه به ویژگی‌های جسمانی یا روانی مشخص می‌شوند. در گذشته، بقراط حکیم، بر مبنای رابطه‌ای که بین ساختمان سرشتی بدن و خصوصیات روانی و رفتاری افراد قائل بود؛ صفات جسمانی را مبنای مرزبندی بین تیپ‌ها قرار داد. به این صورت که افراد چاق آدم‌های خوش مشرب و شاد، افراد لاغر مردمانی خجالتی، مضطرب و عصبی، آدم‌های قوی بنیه و ورزشکار افرادی باروحیه سالم هستند. (شاملو، ۱۳۷۷، ص ۱۵۹)

در عصر حاضر، ویلیام شلدن (Sheldon) (۱۹۷۷-۱۸۹۹) تیپ‌های مختلف را به سه گروه طبقه‌بندی می‌کند:

۱- ویسروتونیا (viscerotonia) افرادی که این خصوصیات را دارند: عشق به رفاه، اجتماعی بودن، پرخوری، علاقه به مردم و میل به محبت، آرام و متعادل.

۲- سوماتوتونیا (somatotonia) کسانی هستند با اشتیاق و علاقه زیاد به فعالیت‌های جسمانی، پرخاشگر، ماجراجو و بی تفاوت به احساسات دیگران...

۳- سریریوتونیا (cerebrotonia) خصوصیات اینها عبارت است از خودداری، بازداری، میل به پنهان کاری، محرمانه کارکردن، عدم اطمینان به خود، ترس از مردم، گریز از دیگران (شاملو، ۱۳۷۷، ص ۱۶۵)

بازدارندگی، میل به پنهان کاری، محرمانه کار کردن،... از ویژگی‌های شخصیتی بیشتر مقامات روزگار سلطان مسعود بوده است. از این رو، تیپ سریریوتونیا در تاریخ بیهقی بیش از دو تیپ دیگر شاخص است. اگر بخواهیم تمام نظریه‌های روان‌شناسی راجع به شخصیت را بر کل افرادی که بیهقی از ماجراهای آنها حکایت می‌کند، تطبیق دهیم؛ این نوشتار بسیار طولانی خواهد شد. از این رو با عنایت به یک تقسیم‌بندی مشهورتر از شخصیت، برآنیم تا مصداق‌های عینی آن را در تاریخ بیهقی جستجو کنیم. از یک زاویه دیگر تیپ‌های شخصیتی به چند گروه اقتدار طلب، ماکیاولی، تیپ A، سرسخت و خودشکوفه تقسیم می‌گردند. لازم به ذکر است که هیچکدام از شخصیت‌های مورد قضاوت و ارزیابی در این نوشتار به طور مطلق و کامل بر تیپ‌های

معرفی شده در روان شناسی شخصیت قابل تطبیق نیستند؛ از این رو اولاً این ارزیابی و داوری نسبی است؛ ثانیاً بعضی از شخصیت‌ها ممکن است مجموعه‌ای از ویژگی‌های چند تیپ را به خود اختصاص دهند.

شخصیت اقتدارطلب

برخی از ویژگی‌های این شخصیت عبارتند از داشتن تحجر فکری، عدم گذشت در برابر خطای دیگران، دارای تمایلات تبعیض نژادی، شدیداً خودمحور، تملق نسبت به منابع قدرت و زورگویی به زیردست، طرفدار مجازات‌های سخت و خشن و پیشداوری نسبت به گروه‌های دیگر به ویژه اقلیت‌ها. (کریمی، ۱۳۸۳، ص ۱۴۵)

شخصیت ماکیاولی

این سنخ شخصیتی، که به نام نیکو لوماکیاویل (Niccolomachiavelli) فیلسوف ایتالیایی نامیده شده، از دو دستورالعمل معروف او پیروی می‌کند: یکی عبارت مشهور «هدف وسیله را توجیه می‌کند» و دیگری «بهترین راه کنترل داشتن بر مردم این است که به آنها آنچه را دوست دارند بشنوند، بگوییم». روشن است که دستورالعمل اول، رسیدن فرد را از به هدف خود هر طریقی چه صحیح و چه غلط، چه مشروع و چه نامشروع، چه قانونی و چه غیر قانونی را مجاز می‌داند و دستورالعمل دوم نیز به روشنی ریاکاری، فرصت طلبی و نان به نرخ روز خوردن را آموزش می‌دهد. (همان، صص ۵-۱۴۴)

سلطان مسعود غزنوی

تیپ شخصیتی سلطان مسعود غزنوی حاصل ترکیب دو تیپ شخصیتی اقتدارطلب و ماکیاولی است. شخصیتی به ظاهر مستبد و خودرأی و در باطن سست اراده و ضعیف‌النفس که برای تدبیر امور مملکت و تصمیم‌گیری‌های سرنوشت ساز، فاقد

خردمندی و درایت است. و به مصداق حدیث معروف «النَّاسُ عَلَى دِينِ مُلُوكِهِمْ» این سنخ شخصیت در بیشتر اطرافیان او نیز تحقق پیدا کرده است. وی به ظاهر با پدربیان، به ویژه با مقامات بالا و برجسته در زمان محمود اظهار دوستی و مودت می‌کند تا آنها را با دام خوش بینی نسبت به خود، شکار نماید، و پس از خلع سلاح و قدرت، اسباب براندازی و قتل ایشان را فراهم کند. بیهقی، ضمن اینکه براساس وابستگی سیاسی و ممالحتی که با سلطان مسعود دارد، دائماً در تاریخ خود از حلم و سخاوت و هنرمندی وی سخن می‌راند و پیوسته دعای خیر نثار او می‌کند؛ ولی از بیان ضعف‌های شخصیتی او نیز ابایی ندارد. چنانچه در دسیسه و تضریب علیه آلتون‌تاش و هلاکت او، مسعود را به شدت تحت تأثیر اطرافیان و فردی دهان‌بین می‌بیند: «خداوند بزرگ نفیس است و نیست هم‌تا وحلیم و کریم است؛ ولیکن بس شنونده است. هرکسی زهره آن دارد که نه به اندازه و پایگاه خویش با وی سخن گوید.» (بیهقی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۷۲)

وی برای حفظ اقتدار خود بدون اینکه دوگانگی شخصیتی و ریاکاری خود را برملا سازد، از هر مکر و دسیسه‌ای بهره می‌گیرد. یکی از افراد شایسته و برجسته گروه پدربیان، علی قریب، حاجب بزرگ، است که در ابتدا سلطان با رفتار مسالمت آمیز و دوستانه توجه او را جلب می‌کند؛ ولی تاب دیدن هیبت و عظمت پادشاهانه او را ندارد. بیهقی، گاه به محبوبیت علی قریب و رشک سلطان مسعود اشاره دارد: «علی چون به دهلیز نشست هر کسی که رسید او را چنان خدمت کردند که پادشاهان را کنند که دل‌ها و چشم‌ها به حشمت این مرد آکنده بود.» (همان، ص ۴۶) ولی بعد از مدتی که اعتماد علی قریب را جلب می‌نماید؛ در فضایی کاملاً دوستانه و صمیمی ناگهان سی غلام، وی را در حال غفلت دستگیر می‌کنند. (همان، ص ۴۹)

البته بیهقی این جریان مزورانه و بیشتر رویدادهای شبیه به آن را به بی اعتباری و غذاری دنیا نسبت می‌دهد و ظاهراً زبان به انتقاد از مسعود نمی‌گشاید: «این است حال علی و روزگارش و قومش که به پایان آمد و احمق کسی باشد که دل درین گیتی غدار

و فریفتگار بندد و نعمت و جاه و ولایت به هیچ چیز شمرد و خردمندان بدو فریفته نشوند.» (همان، ص ۴۹)

ولی گاه صبر و طاقت بیهقی نیز تمام شده، از استبداد نااندیشیده و نسنجیده سلطان مسعود شکوه می‌نماید و پدرش محمود را خردمندتر و دوراندیش‌تر می‌بیند. در فروگرفتن ترکمانان آنچه بونصر مشکان و خواجه احمد عبدالصمد سعی می‌کنند تا رأی و نظر امیر را تغییر دهند، سودی ندارد و بیهقی می‌نویسد: «این خداوند به همت و جگر به خلاف پدر است، پدرش مردی بود حرون و دوراندیش، اگر گفتم چیزی ناصواب را که من چنین خواهم کرد از سر جباری و پادشاهی خویش گفتمی و اگر کسی صواب و خطای آن باز نمودی؛ در خشم شدی و مشغله کردی و دشنام دادی؛ باز چون اندیشه را بر آن گماشتی به سر راه راست باز آمدی، و طبع این خداوند دیگر است که استبدادی می‌کند نااندیشیده، ندانم تا عاقبت این کارها چون باشد.» (بیهقی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۶۲۷)

چنانکه پیش از این اشاره شد ریشه بسیاری از واکنش‌های کینه جویانه در تاریخ بیهقی احساس حقارت و کهنتری است. آلفرد آدلر (Alfred Adler) بنیانگذار روان‌شناسی فردی^۲ (individual psychology) اولین بار در زمینه رابطه بین حقارت عضو و مکانیسم جبران چنین نظر داد: «اعضای ضعیف بر حسب قدرت جبران در کلیت یک موجود، موضع‌هایی هستند که یا برای پذیرش بیماری مستعدند؛ یا عمل جبران عادی انجام می‌دهند و یا تولیدکننده نیروی فوق جبران هستند. اگر یک عضو ضعیف در شرایط نامناسب محیط قرار گیرد، بسیار محتمل است که تا پایان عمر بی ارزش باقی بماند. اما همین ضعف عضو در مواجهه با شرایط مناسب و تلاش‌های جبرانی نه تنها می‌تواند به میزان ارزش معمول خود برسد؛ بلکه با مدد و یاری نیروی روانی می‌تواند کاربرد خود را چنان بالا ببرد که از توان یک عضو عادی نیز خارج باشد.» (آلفرد، ۱۳۷۰، صص ۳-۵۲)

از نظر وی نه تنها نقص عضو بلکه هر نوع احساس ناتوانی و کهنتری نسبت به دیگران سبب بروز احساس حقارت می‌گردد و همین انگیزه او را در تلاش بی‌وقفه برای جبران و دست یافتن به کمال تقویت می‌کند. با وجودی که احساس کهنتری و حقارت در نظریه آدلر پایه و اساس بسیاری از تلاش‌های سازنده و حیات بخش آدمی در عرصه زندگی است؛ ولی عدم توانایی بعضی در بهره‌گیری بهینه از این احساس ایشان را به جبران کاذب متمایل می‌سازد. به گونه‌ای که در باور آدلر: «احساس حقارت می‌تواند از تکامل طبیعی جلوگیری کند و آن زمانی است که فرد قادر به غلبه بر ضعف و نارسایی خود نیست و چاره‌ای جز این ندارد که با یک تعادل بخشی تخیلی (جبران کاذب) خود را در اختیار محیط بگذارد.» (آلفرد، ۱۳۷۰، ص ۵۷)

احساس حقارت و کهنتری را پیش از هرکس در شخصیت سلطان مسعود، بازیگر نقش اول تاریخ بیهقی می‌توان جستجو کرد. و بیشتر رویدادها و حوادثی که وی نقش تعیین‌کننده‌ای در آنها دارد؛ برخاسته از عقده حقارت نسبت به برادر همزاد خود امیر محمد است. و شاید نظر عنایت سلطان محمود به امیر محمد در ایجاد تقویت این احساس بی‌تأثیر نبوده است. بیهقی با دقت نظر خود به این نکته اشاره می‌کند: «امیر محمود، رضی... عنه، در آن روزگار اختیار چنان می‌کرد که جانب‌ها به هر چیزی محمد را استوار کند و چه دانست که در پرده غیب چیست؟» (بیهقی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۲۴۴)

احساس حقارت و کهنتری سلطان مسعود در شب ازدواج امیر محمد که به دلیل مرگ نابه‌هنگام عروس، به ناچار نامزد مسعود را به عقد وی در می‌آورند، شکل می‌گیرد. (همان، ج ۲، ص ۳۹۹) و نیز گزینش امیر محمد از سوی سلطان محمود جهت ولایتعهدی که برخلاف انتظار مسعود بود. هر چند که در هر دو انتخاب و تصمیم‌گیری سلطان محمد نقشی نداشته و بی‌تقصیر بوده است.

بوسهل زوزنی

بوسهل زوزنی نیز یکی از شخصیت‌های اقتدار طلب و ماکیاولی تاریخ بیهقی است. وی با توصیف بیهقی، مردی نژاده، دانشمند و در زبان و ادبیات عرب یگانه روزگار و

در عین حال شرابخوار، خوشگذران و عشرت طلب بوده است. به درشت خویی، کینه توزی، نامهربانی، لافزنی و گزافه گویی و... شهرت دارد. چندین بار تحت تأثیر این شخصیت ناهمسان خود، پایه‌های حکومت مسعود را سست و لرزان می‌نماید؛ از جمله تضریب در باب حسنک وزیر، توطئه علیه آلتون‌تاش و تحریک مسعود علیه او، ترغیب وی برای گرفتن مال‌های صلتی و... .

هر چند شخصیت بوسهل زوزنی در نظر بیهقی خوشایند نیست؛ ولی در قضاوت نسبت به او جانب انصاف را رعایت می‌کند و به اصل و نسب شایسته او نیز اشاره دارد: «این بوسهل مردی امامزاده، محتشم، فاضل و ادیب بود؛ اما شرارت و زعارتی در طبع وی موکد شده - ولاتبدیل لخلق الله - و با آن شرارت، دلسوزی نداشت...» (بیهقی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۲۲۶)

دشمنی و کدورت بوسهل سبب نمی‌شود که بیهقی در قضاوت نسبت به او وجدانش را زیر پا بگذارد: «خواجه بوسهل زوزنی چند سال است تا گذشته شده است و به پاسخ آن که از وی رفت، گرفتار، و مارا با آن کار نیست - هرچند مرا از وی بد آید - به هیچ حال، چه عمر من شصت و پنج آمده و بر اثر وی می‌باید رفت.» (همانجا)

بوسهل تپ ماکیاولی دارد؛ زیرا آدم متملق، چاپلوس و فرصت طلبی است که برای رسیدن به قدرت از هر شیوه‌ای بهره می‌گیرد؛ حتی اگر به قیمت حقیر کردن خودش باشد. در روزگار اقتدار حسنک، در مدح و ستایش او زبان به سرودن شعر می‌گشاید؛ و از سوی دیگر تمام تلاش خود را برای سقوط حسنک به کار می‌بندد. حسنک در مجلس محاکمه خود در جواب بوسهل که او را سگ قرمطی می‌خواند، از این راز پرده برمی‌دارد و می‌گوید: «سگ ندانم که بوده است، خاندان من و آنچه مرا بوده است از آلت و حشمت و نعمت، جهانیان دانند. جهان خوردم و کارها راندم و عاقبت کار آدمی مرگ است. اگر امروز اجل رسیده است، کس باز نتواند داشت که بر دارکشند یا جز دار که بزرگ‌تر از حسین علی نیم. این خواجه که مرا این می‌گوید، مرا شعر گفته است و بر در سرای من ایستاده است.» (همان، ص ۲۳۲)

ولی همین کسی که به اقتضای زمان، روزگاری مداح حسنک وزیر بوده است؛ هنگام تکیه زدن بر اریکه قدرت از استخفاف، انتقامجویی و تشفی خاطر نسبت به او دریغ نمی‌ورزد تا حدی که مردم زبان به انتقاد از او می‌کشایند: «که زده و افتاده را توان زد، مرد آن است که گفته‌اند: «العفو عندالقدره» به کار تواند آورد.» (بیهقی، ۱۳۷۴، ج ۱، صص ۸-۲۲۷) وی اقتدار طلب است؛ زیرا خودمحوری به شدت در او نمود آشکاری دارد؛ به هیچ وجه در برابر خطای دیگران گذشت ندارد؛ طرفدار مجازات‌های سخت و خشن نسبت به زیردستان است. «در باب آلتونتاش خوارزمشاه فساد می‌کند و حیلتی می‌سازد و تضریبی قوی می‌راند که امیر مسعود را به ارتکاب اشتباهی عظیم و بسیار زیان‌بخش و جبران‌ناپذیر می‌کشاند و سرانجام خراسان در سر این خیانت می‌شود. و خود را نیز بدان سبب محنتی بزرگ پیش می‌آید... عجباً که بوسهل پس از آن محنت دراز باز هم دست از تلبیس و نیرنگ نمی‌کشد و در کار آزار خلق و برانداختن صاحبان مناصب با خداوندان قدرت و غرض همداستان می‌شود. گویی گل این مرد را با شرارت و تلبیس و تضریب و کینه توزی و مردم آزاری سرشته‌اند.» (رضایی، ۱۳۵۰، ج ۱، ص ۲۳۰)

دو تیپ منفی اقتدار طلب و ماکیاولی، فاقد وحدت و تعادل شخصیتی و گرفتار آسیب جدی روانی هستند؛ کارل گوستاو یونگ^۳ (Jung karel Gostav) ریشه آسیب روانی و شخصیتی را گسستگی و یک بعدی شدن و در نتیجه عدم توجه به ناهوشیار می‌داند: «علی‌رغم خوش بینی اساسی یونگ، وی نگران خطری بود که فرهنگ غرب را تهدید می‌کرد؛ که او آن را بیماری گسستگی (Sickness of dissociation) نامید. در باور وی، ما با تأکید بیش از حد بر ماتریالیسم (ماده گرایی)، استدلال، برهان و علم تجربی، از توجه به ناهوشیار غافل می‌مانیم. ما نباید اطمینان خود را از دست بدهیم؛ بلکه باید به شکل‌های اندیشه همگانی و جهانی (کهن الگوها^۴)، که میراث ما را به وجود می‌آورند، اعتماد کنیم. (دوان شولتز، ۱۳۸۳، ص ۱۲۴)

خطرناک‌ترین و قوی‌ترین کهن الگو «سایه» نام دارد که عمیق‌ترین ریشه‌های تمام کهن الگوها را داراست و غرایز حیوانی و ابتدایی را شامل می‌شود. آنچه را جامعه شیطانی و غیر اخلاقی می‌داند، در «سایه» نمایان می‌شود. و هرگاه افراد بخواهند با آرامش در کنار یکدیگر زندگی کنند، این جنبه تاریک انسان باید مهار گردد. سایه نه تنها منبع چیزهای بد و پلید؛ بلکه سرچشمه نیروی زندگی، خودانگیختگی (spontaneity)، خلاقیت و هیجان عمیق نیز هست. بنابراین هرگاه سایه به طور کامل و مطلق با منع مواجه شود، تا اندازه زیادی خموده و بی‌روح می‌شود. (دوان شولتز، ۱۳۸۳، ص ۱۱۶)

از این رو «سایه» مثل نفس در وجود آدمی دوسویه یا دو وجهی است. و اگر شخصیتی چون بوسهل زوزنی دارای ابعاد ضد و نقیضی (هم امامزاده و محتشم و فاضل و هم شیر و بدطینت) می‌گردد؛ تعجبی ندارد. یونگ بر این باور است «جهت بخشی به نیروهای سایه و سرکوبی غرایز حیوانی انسان، وظیفه «خود» است. و «خویشتن» مهم‌ترین کهن الگویی است که وحدت و کلیت و یکپارچگی کل شخصیت را نشان می‌دهد. در این کهن الگو فرایندهای هشیار و ناهشیار چنان هماهنگ می‌شوند که مرکز شخصیت از خود به میانه هشیار و ناهوشیار انتقال می‌یابد. در نتیجه چنین انتقالی، محتویات ناهوشیار نقش فعال‌تری را در شخصیت بازی می‌کنند. (همان، ص ۱۱۶) و افرادی چون بوسهل زوزنی از درون به این وحدت و یکپارچگی نایل نشده‌اند و در نتیجه بین صفات پست و عالی در نوسان هستند.

۲-۳- شخصیت نوع A

افراد این سنخ، به طور کلی، با ویژگی بی‌قراری و زیاده‌فعال بودن مشخص می‌شوند. در افراد سنخ A حس رقابت طلبی شدید، پرخاشجویی، ناآرامی، سرعت در گفتار و حرکت‌ها و عجز بودن بیش از حد مشاهده می‌شود. به طوری که آنها را بیماران عجله و شتاب دانسته‌اند. این افراد سعی دارند که همه جنبه‌های زندگی، حتی

آنهایی را که قابل کنترل نیستند، به کنترل خود درآورند. و در این زمینه دچار هیجان و جوش و خروش زیادی هستند و چون احساس کنند که کنترل محیط از دست آنها خارج شده است، شدیداً عصبی و ناراحت می‌شوند. (کریمی، ۱۳۸۳، ص ۱۴۴)

این تیپ شخصیتی برخلاف دو تیپ پیشین، از صداقت و صفای باطن و اندیشه‌های متعالی برخوردار است. بیش‌فعالی عمدتاً از این گروه، افرادی شایسته، با درایت و با توانایی بالای مدیریت ساخته است. و صرف نظر از پرخاشجویی و شتابزدگی، -البته در صورتی که دور از تدبیر و دوراندیشی باشند- نسبتاً ویژگی‌های انسان رشدیافته در این نوع شخصیت یافت می‌شود.

بونصر مشکان

بونصر مشکان، از نظر بیهقی، شخصی فرزانه، مدیر، مدبر، بزرگ‌منش و با قاطعیت در کلام است. به ندرت سخن می‌گوید و چون گوید، گویی سنگ منجیق در آبگینه خانه می‌اندازد. همواره سلطان را پیامبرگونه اندرز می‌دهد و سلطان نیز او را ارج می‌نهد. گرد لهُو و لعب نمی‌گردد و با وجود آنکه در بیشتر مجالس شراب و نشاط سلطان حضور داشته؛ ولی خود به عیش و خوشگذرانی رغبتی نشان نمی‌داده است. اگر وی را در گروه شخصیتی تیپ A قرار می‌دهیم به دلیل فعال بودن او در سراسر دوران حکومت مسعود و پرخاشجویی و عصبانیت او در اکثر موقعیت‌هاست.

بیهقی با وجود عشق و ارادت و افری که به استادش دارد؛ با اتکا به اندیشه واقع‌نگرانه خود از بیان عیب و نقص‌های اخلاقی او نیز پروایی ندارد: «و بونصر مردی محتشم بود و حدود را نگاه‌داشتی و با مردم بر سبیل تواضع نمودن و خدمت کردن سخت نیکو رفتی... و با آنکه چنین حدود نگاه‌داشتی، لجوجی بود از اندازه گذشته که البته رضا ندادی که وهنی به جای وی و دیوان وی بازگشتی...» (بیهقی، ۱۳۷۴، ج ۲، صص ۱۸-۶۱۷)

زمانی که تحت تأثیر کلام بوسهل زوزنی، حکم به پس گرفتن مال‌های صلتی می‌شود؛ بونصر با آن مناعت طبع و بزرگ منشی خود بسیار خشمگین شده؛ ولی اولین کسی است که مال صلتی خود را پس می‌دهد. همچنین هنگام غارت خراسان که برای تجهیز سپاه و مقابله با دشمن به اسب و استر نیاز می‌گردد؛ و از همه تقاضای فرستادن اسب می‌شود؛ وی از اینکه حکومت غزنوی حتی از یک اسب یا شتر هم نمی‌گذرد، بسیار خشمگین می‌شود تا حدی که به گفته بیهقی «بونصر به آسمان آب برانداخت که تا یک سر اسب و شتر به کار است! و اضطراب‌ها کرد و گفت: «چون کار بونصر بدان منزلت رسید که به گفتار چون بوالحسن ایدونی بر وی ستور نویسند، زندان و خواری و درویشی و مرگ بر وی خوش شد.» (بیهقی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۹۲۶)

در باور اریکسون^۵ «آخرین مرحله در نردبان رشد، هنگامی است که شخص در مرحله نهایی فعالیت‌ها و کوشش‌های زندگی خود قرار دارد و می‌تواند گذشته‌ها را جمع‌بندی نماید. در این مرحله از زندگی (شروع سن پیری)، دچار بحران روانی اجتماعی چندانی نمی‌شود و بیشتر به جمع‌بندی، ارزیابی و مرتبط نمودن تجارب مراحل مختلف تکامل خود در گذشته مشغول می‌شود. این روند را اریکسون عروج «خود» می‌نامد. افرادی که روند عروج «خود» را نمی‌گذرانند، از مرگ به هراس می‌افتند، شدیداً احساس شکست می‌کنند؛ دائماً از آینده می‌ترسند و برعکس شخصی که از خود احساس رضایت کند و به مرحله عروج «خود» رسیده باشد، مرگ برایش مسئله‌ای نخواهد بود و به هیچ وجه از آن هراسی نخواهد داشت؛ زیرا تداوم زندگی خود را در خلاقیت‌های خود یا زندگی نسل‌های بعدی می‌بیند.» (شاملو، ۱۳۷۷، صص ۷۰-۷۱)

بونصر مشکان محبوب‌ترین شخصیت ابوالفضل بیهقی؛ و شاید تنها کسی است که به مرحله عروج «خود» رسیده است؛ بعد از عمری تلاش صادقانه به رشد و خردمندی اصیل دست یافته و در غروب زندگانی - هرچند به اقتضای شرایط زمان گرفتار یک

بحران روحی و اجتماعی می‌گردد- به سادگی از زندگی درباری فاصله می‌گیرد و پذیرای مرگ خود می‌شود.

بیهقی صادقانه به استادش عشق می‌ورزد و شاید آنچه بیش از هر چیز دیگر بیهقی را شیفته و مرید استادش کرده، صداقت و صفای او باشد. چنانکه می‌نویسد: «پس از مرگ او از دارایی وی نسخه برداری کردند، ذره ای با آنچه که در حیات خود نوشته و گفته بود، تفاوت نداشت و این صداقت و صفای این مرد بزرگ را می‌رساند. (بیهقی، ص ۹۳۱)

۲-۴- شخصیت سرسخت (Hardiness)

روان‌شناسان از تیپ دیگری با اصطلاح سرسخت یا جسور یاد می‌کنند که جرأت و جسارت بالایی در رویارویی با نوسانات زندگی و دست و پنجه نرم کردن با آنها دارند. تحقیقات نشان می‌دهد که گستاخی نه تنها کلید دست‌یابی به ماندگاری و حیات بیشتر است؛ بلکه با اتکا به کمی استرس، توانایی آفرینش شاهکار، رهبری، استقامت، جرأت و سلامتی جسمی و فکری را افزون می‌کند. از این رو سرسختی شخصیت، البته به میزان کم و منطقی، به عنوان یک سپر مهم در برابر بیماری استرس ضرورت دارد. (Maddi, 1999, pp106-17)

وی براین باور است که برخورد افراد با پدیده‌ها و رویدادهای استرس‌زا کاملاً متفاوت است. عده‌ای تحت این شرایط به دلایلی پیشرفت می‌کنند و از بدبختی و فلاکت به سود خود بهره می‌گیرند. زیرا این افراد اولاً توانایی تعهد‌پذیری، کنترل و چالش‌پذیری را دارند. ثانیاً، تعهد، ایشان را به جای احساس بدبختی به تلاش برای حل مشکلات وادار می‌کند. ثالثاً کنترل رفتار یا خویشتن‌داری ایشان را به تلاش برای تأثیرگذاری بر محیط به جای عقب‌نشینی و ضعف وادار می‌کند. همچنین چالش‌پذیری سبب می‌شود که ایشان از نوسانات استرس، فرصت‌هایی برای کسب آموزه‌های جدید پیدا کنند. (Khoshaba & Maddi, 1995, p:29)

این نویسنده در مقاله ای با عنوان «سرسختی و قاطعیت، کارکرد جرأت و جودی» می‌نویسد: «... هر تصمیم ما را با انتخاب یک مسیر آینده ای نا آشنا یا تکرار یک مسیر گذشته آشنا، گرفتار می‌کند. با وجود این روی انتخاب آینده با ادامه معنای ماهرانه برای زندگی تأکید بیشتری است. یک فرد بی بهره از شجاعت ممکن است یک گذشته عادی را گزینش کند که در جستجوی معنا (برای زندگی) رکود و ایستایی ایجاد می‌کند. ولی سرسختی با وجود تغییرات استرس‌زا توانایی انجام کارهای برجسته و تندرستی را افزایش می‌دهد. و نیز قدرت ادراک توأم با استقامت و جهت گیری به سوی آینده را افزون می‌نماید. (Maddi, 2004, pp44,98,279)

در مجموع این تیپ به عنوان یک شخصیت با دل و جرأت و در عین حال متفکر و عاقبت اندیش تعریف می‌گردد.

حسنک وزیر

نمونه بارز تیپ سرسخت در تاریخ بیهقی حسنک وزیر است. پرخاشجویی، ناآرامی و شهامت از خصوصیات اوست. حسنک، به گفته بیهقی، جان برسر گستاخی و بی‌پروایی زبان خود می‌نهد: «و کار وزیر حسنک آشفته گشت و به روزگار جوانی ناکردنیا کرده بود و زبان نگاه نداشت و این سلطان بزرگ محتشم را خیر خیر بیازرد. « (بیهقی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۵۲) «و حال حسنک دیگر بود که بر هوای امیرمحمد و نگاهداشت دل و فرمان محمود این خداوندزاده را بیازرد و چیزها کرد و گفت که اکفاء، آن را احتمال نکنند تا به پادشاه چه رسد. (همان، ص ۲۲۷)

بیهقی خود ضمن بیان تهور و بیباکی حسنک وزیر، شایستگی و لیاقت وی را در قیاس او با بوسهل زوزنی گوشزد می‌کند: «و بوسهل با جاه و نعمت و مردمش در جنب امیرحسنک یک قطره آب بود از رودی - فضل جای دیگر نشیند...» (همان، ص ۲۲۷)

دفاع و پشتیبانی جدی سلطان محمود از حسنک-زمانی که او از سوی خلیفه متهم به قرمطی بودن گردید- نشان محبوبیت و مقبولیت شخصیت حسنک در نزد اوست؛ تاحدی که او را با فرزندان و برادران خود برابر می‌بیند. (بیهقی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۲۳۰) ابهت و نفوذ حسنک حتی در زمان حکومت مسعود از بین نرفته است؛ چنانکه وقتی وی را به مجلس محاکمه احضار می‌کنند، به محض ورود به مجلس همه بی‌اختیار برای مکرمت او از جای برمی‌خیزند. و بوسهل «برخاست، نه تمام، و برخویشتن می‌ژکید. خواجه احمد او را گفت: «در همه کارها ناتمامی» (همان، ص ۲۳۱)

ولی آنچه حسنک را قهرمان و ابرمرد تاریخ بیهقی کرده، شهامت و اعتمادبه نفس والای او در مقابل نظام حاکم و ترجیح دادن مرگ بر زندگی توأم با مذلت است. او از این جهت خود را به نوعی هم‌ردیف امام حسین (ع) قرار می‌دهد که می‌گوید: «جهان خوردم و کارها راندم و عاقبت کار آدمی مرگ است، اگر امروز اجل رسیده است، کس باز نتواند داشت که بردار کشند یا جز دار که بزرگتر از حسین علی‌نیم.» (همان، ص ۲۳۲)

حسنک به عنوان نمادی از شجاعت و پایداری در بدترین شرایط هم کوچکترین ضعف و انحطاطی در مقابل دشمن از خود نشان نمی‌دهد. هرچند که جان بر سر گستاخی می‌نهد؛ ولی بی‌عدالتی نظام حاکم و روسیاهی بوسهل زوزنی را در تاریخ ثبت می‌کند. و افزون بر این (بر اساس نظریه دکتر Maddi) سرسختی و جسارت او کلید دست‌یابی به ماندگاری او می‌گردد.

بیهقی بلافاصله بعد از حکایت حسنک به شرح قصه عبدالله زبیر می‌پردازد و مشابهت‌های این دو شخصیت را یادآور می‌شود. عبدالله زبیر نیز چون حسنک در اوج جوانمردی، استقامت و شجاعت شربت شهادت را می‌نوشد و از همه حیرت‌انگیزتر، برخورد صبورانه و توأم با فرزاندگی مادران این دو شخصیت (حسنک، عبدالله زبیر) است که بلافاصله مخاطب را از خاستگاه و منشأ این شهامت و مردانگی آگاه می‌کند.

۲-۵- شخصیت خودشکوفای

آبراهام مزلو، روان‌شناس انسان‌گرا در زمان معاصر، نظریه‌ای بر مبنای توجه به جنبه‌های مثبت، خلاق، انسانی و متعالی بشر برای شناخت و بررسی شخصیت ارائه کرده است. نظریه انسان‌گرایی وی بر کل وجود هر فرد، ارزش‌ها و معیارهای انسانی و ظرفیت او برای خودکفایی، رشد، خلاقیت، خودشکوفایی و گرایش به سالم بودن تکیه دارد.^۶

به لحاظ پرهیز از زیاده‌گویی به بعضی از مهم‌ترین ویژگی‌های فرد خودشکوفای در نظریه او اشاره می‌گردد:

۱- ادراکی بسیار کارآمد از واقعیت‌ها دارند. واقعیت را دقیقاً همانگونه که هست نه آن‌طور که بخواهند یا نیاز داشته باشند، درک می‌کنند. دنیا را بدون آلودگی به اغراض، پیشداوری‌ها و پیش برداشت‌ها درک می‌کنند.

۲- ماهیت خود و ضعف‌ها و قوت‌های خود را بدون اینکه کوششی برای جعل یا تحریف تصور خود انجام دهند یا احساس شرم و گناهی در برابر شکست‌های خود داشته باشند، می‌پذیرند.

۳- احساس قدرشناسی مداوم نسبت به پدیده‌های جهان و اشخاص والا دارند و همواره جهان اطراف خود را با شگفتی و حرمت تجربه می‌کنند. بر این اساس مثلاً تماشای غروب خورشید، دیدن یک گل هیچ زمان برای ایشان تکراری نیست.

۴- دارای لحظاتی از جذب، حیرت و خوشی شدید هستند که بی‌شباهت به تجربه‌های عمیق مذهبی نیست.

۵- حس همخوانی و درک دیگران و تمایل به کمک به نوع بشر را قویاً دارا هستند. در باور مزلو خودشکوفایان به مردمان دیگر دارای نگرشی برادروار یا خواهروار هستند. (کریمی، ۱۳۸۳، صص ۸-۱۵۷)

تواضع و فروتنی، عدم خودستایی، به هیچ انگاشتن دنیا و در نهایت گرایش به رضای نیازهای متعالی از جمله ویژگی‌های این تیپ شخصیتی است.

سبکتگین

شخصیت سبکتگین در تاریخ بیهقی از جمله شخصیت‌های رشدیافته و متعالی است که با تحمل یک گذشته بسیار رنج‌آور و طاقت فرسا توأم با تحقیر از سوی صاحب و آقای خود؛ پس از دیدن یک رؤیای صادقه، تحولات خوشایندی در زندگی او اتفاق می‌افتد. یونگ براساس اصل همزمانی به تفسیر و تعبیر این پدیده می‌پردازد. در باور وی «بعضی پندارها و رؤیاهای ما رویدادهایی مرتبط با مافوق طبیعت هستند. مثلاً وقتی ما مرگ یکی از دوستان یا بستگان را در رؤیا می‌بینیم و بعد از مدت کوتاهی آن رویداد عملاً به وقوع می‌پیوندد. چنین همزمانی‌هایی ماهیتی علی‌ندارند و به عبارتی مرگ علت رؤیا نیست؛ اگر چه این رویدادها همزمان باشند و وی یک نظم یا نیروی ناشناخته را در جهان حاکم می‌داند که فراسوی قانون علیت قرار می‌گیرد. (دوان شولتز، ۱۳۸۳، ص ۱۱۸)

بسیاری از ویژگی‌های شخصیتی که آبراهام مزلو برای فرد خودشکوفایان بیان می‌کند، بر وی قابل تطبیق است. سبکتگین در روزگار قدرت از بیان گذشته خود و حقارت‌هایی که تحمل کرده، برای دیگران ابایی ندارد. با دیدن میخی که خود سال‌ها قبل در زمین فرو کرده بود، روزگار بدبختی و فلاکت خود را به یاد می‌آورد و ضمن تعریف خاطرات گذشته، خضوع و بندگی خود را در پیشگاه خدای عزوجل با خواندن نماز شکر نشان می‌دهد. و این واکنش او نوعی قدرشناسی نسبت به پدیده‌های جهان است. ظاهراً وی قبل از امارت زندگانی بسیار سخت و طاقت فرسایی را تحت سیطره نظام برده‌داری سپری می‌کند تا اینکه شبی در خواب، حضرت خضر به او آینده درخشانی را بشارت می‌دهد. و نیز او را به دادخواهی و عدالت‌گستری در روزگار اقتدار و سربلندی سفارش می‌کند. وی به شکرانه این ارتقاء و عروجی که در زندگی اتفاق می‌افتد؛ در نیکی به زیردستان، سخاوت و دادگری از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کند.

آگاهی نسبت به وقایع آینده از طریق خواب برای سبکتگین بارها اتفاق می‌افتد. او از ادراکات فراحسی بسیار بالایی برخوردار است. در ماجرای دیگر که بیهقی نقل می‌کند؛ ترحم وی نسبت به بچه آهوئی؛ منجر به دیدن خواب دیگری می‌شود که

پیرمردی سخت فرمند به او می‌گوید: «یا سبکتگین بدانکه آن بخشایش که بر آن آهوی ماده کردی و آن بچگک بدو باز دادی و اسب خود را بی‌جو یله کردی، ما شهرغزنین و زاولستان به تو و فرزندان تو بخشیدیم و من رسول آفریدگارم، جلّ جلاله و تقدّست اسماء لاله غیره.» (بیهقی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۲۷۸)

در نظریونگ «خواب از ذهنیتی سرچشمه گرفته که کاملاً بشری نیست.» (یونگ، ۱۳۸۳، ص ۶۳) نقش خواب‌هایی که معنای نمادین دارند؛ از جهت هشداردهندگی ضعف‌های روانی یا از جهت نویددادن به آینده‌ای روشن، با محو صفات متضادی چون غرور یا احساس خودکم‌بینی، ایجاد توازن و تعادل شخصیتی در فرد است. برای حفظ ثبات روانی و حتی سلامتی فیزیولوژیکی لازم است که خودآگاه و ناخودآگاه با یکدیگر پیوند داشته باشند و موازی یکدیگر تکامل یابند و اگر از یکدیگر جدا یا گسسته شوند، روان‌نژندی پدید می‌آید. از این نظر نمادهای خواب‌های ما ضرورتاً پیام‌آوران بخش‌گریزی به بخش عقلانی هستند. (همان، صص ۶۵-۶۲)

سبکتگین نمونه زیبایی از انسانیت به کمال رسیده است که با دیدن این رویاهای صادقانه، توفیق دست یافتن به یک نوع توازن و تعادل شخصیتی را پیدا می‌کند. اگر چه خواب‌های او عمدتاً نوید به آینده‌ای روشن است؛ ولی ضعف‌های روانی چون غرور و احساس خودکم‌بینی را نیز در او محو کرده‌اند.

ابوالفضل بیهقی

فرد خودشکوفای دیگر تاریخ بیهقی، نگارنده آن است. برای ادای حق مطلب سزاوار است؛ در مقاله‌ای اختصاصی به معرفی شخصیت بیهقی بپردازیم. ولی برای رعایت حق تکریم و تمجید از مقام این نویسنده فلک دست، مختصری به این موضوع اشاره می‌شود.

بیهقی به روایت خطیب رهبر، خود از دودمانی نژاده بود. پدرش حسین از خواجهگان به شمار می‌آمد و با بزرگان عصر نشست و برخاست داشت. (بیهقی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۱۲)

وی ادراکی بسیار کارآمد از واقعیت‌ها دارد؛ و بر آن است تا حوادث را بدون اغراض و پیش‌داوری‌ها و کاملاً بیطرفانه بیان نماید. در تبیین شخصیت افراد بدون اینکه ملاحظه یا پروایی از کسی داشته باشد؛ بی‌پرده و با صراحت سخن می‌راند؛ با وجودی که خود یک فرد درباری و نمک‌پرورده غزنویان است. در زمینه سهل‌انگاری‌های مسعود می‌نویسد: «و کارهای نااندیشیده مکرر کرده آمده بود در مدت نه سال و عاقبت اکنون پیدا می‌آید. و طرفه‌تر آن بود که هم فرود نمی‌ایستاد از استبداد و چون فرو توانست ایستاد؟ که تقدیر آفریدگار، جلّ جلاله در کمین نشسته بود.» (همان، ج ۳، ص ۸۹۰)

البته این ادراک کارآمد او تا حدی به حضور دائمی او در سفر و حضر و مشاهده حوادث از نزدیک و پرسش از فردی تقه نیز مربوط است. وی در بی‌غرضی خود می‌گوید: «در تاریخی که می‌کنم سخنی نرانم که به تعصبی و تزیدی کشد و خوانندگان این تصنیف گویند: «شرم باد این پیر را؛ بلکه آن گویم که تاخوانندگان با من اندرین موافقت کنند و طعنی نزنند.» (همان، ج ۱، ص ۲۲۶) بی‌ادعا بودن یکی از ویژگی‌های برجسته خودشکوفایان است. بیهقی، به تعریف و خودستایی از خود نمی‌پردازد و ادعایی در برابر این رسالتی که انجام می‌دهد ندارد. چنانکه گوید: «و این لافی نیست که می‌زنم و بارنامه‌ای نیست که می‌کنم؛ بلکه عذری است که به سبب این تاریخ می‌خواهم، که می‌اندیشم نباید که صورت بندد خوانندگان را من از خویشان می‌نویسم و گواه عدل برین چه گفتم تقویم‌های سال‌هاست که دارم با خویشان همه به ذکر این احوال ناطق...» (همان، ج ۳، ص ۸۸۶)

هرچند که در تاریخ‌نگاری، فلک‌دستی و مهارت بی‌نظیر بیهقی در مقایسه با سایر کتاب‌های تاریخی امری روشن و مسلم است؛ ولی تواضع و فروتنی علمی او در ترجیح

دیگران بر خود در نوشتن تاریخ و عدم خودستایی او نیز در خور تحسین است. چنانکه می‌گوید: «و مرا مقرر است که امروز که من این تألیف می‌کنم درین حضرت بزرگ - که همیشه باد - بزرگان اند که اگر به راندن تاریخ این پادشاه مشغول گردند، تیر بر نشانه زنند و به مردمان نمایند که ایشان سواران‌اند و من پیاده و من با ایشان در پیادگی کند و با لنگی منقرس و چنان واجب‌کندی که ایشان بنوشتندی و من بیاموزمی و چون سخن گویندی، بشنومی. ولکن چون دولت ایشان را مشغول کرده است تا از شغل‌های بزرگ اندیشه می‌دارند و کفایت می‌کنند و میان بسته‌اند تا به هیچ خللی نیفتد که دشمنی و حاسدی و طاعنی شاد شود و به کام رسد، به تاریخ راندن و چنین احوال و اخبار نگاهداشتن و آن را نبشتن چون توانند رسید و دل‌ها اندران چون توانند بست؟ پس من به خلیفتی ایشان این کار را پیش گرفتم...» (بیهقی، ۱۳۷۴، ج ۱، صص ۲-۱۶۱)

به هیچ انگاشتن و حقیر شمردن دنیا و باور قلبی او به جهان پس از مرگ از نشانه‌های دین باوری و ایمان استوار اوست. تکرار این معنا در خلال تاریخ بیهقی گواه بر این مدعاست: «و خردمند آن است که به نعمتی و عشوه‌ای که زمانه دهد فریفته نشود و برحذر باشد از بازستدن که سخت زشت ستاند و بی‌محابا» (همان، ص ۲۸۴) «و قیامتی خواهد بود و حسابی بی‌محابا و داوری عادل و دانا و بسیار فضیحت‌ها که از این زیرزمین برخوهد آمد! ایزد عزّ ذکره، صلاح به ارزانی دارد به حق محمد و آله اجمعین...» (همان، ج ۲، ص ۷۱۴)

احساس قدرشناسی نسبت به پدیده‌های جهان و اشخاص والا از جمله ویژگی‌های شخصیت خود شکوفاست. عشق و ارادت وافر بیهقی نسبت به استادش بونصر مشکان در بیشتر صفحات تاریخ بیهقی مشهود است. گویی اتکا به شخصیت والای بونصر، اعتماد به نفس، شهامت و امید به ادامه حیات را در او فزونی می‌بخشد تا حدی که بعد از مرگش توان قلم برگرفتن و شوق و ذوق تاریخ‌نگاری در او رو به کاستی می‌نهد؛ و قلم را نیز در گریستن بر سوگ بونصر و تشفی خاطر خود شریک می‌کند: «و چون مرا

عزیز داشت و نوزده سال در پیش او بودم عزیزتر از فرزندان وی و نواخت‌ها دیدم و نام و مال و جاه و عزّ یافتم، واجب داشتم بعضی را از محاسن و معالی وی که مرا مقرر گشت باز نمودن و آن را تقریر کردن، و از ده، یکی نتوانستم نمود، تا یک حق را از حق‌ها که در گردن من است، بگزارم. و چون من از خطبه فارغ شدم، روزگار این مهتر به پایان آمد، و باقی تاریخ چون خواهد گذشت که نیز نام بونصر نبشته نیاید در این تألیف، قلم را لختی بر وی بگریانم و از نظم و نثر بزرگان که چنین مردم و چنین مصیبت را آمده است باز نمایم تا تشفی‌یی باشد مرا و خوانندگان را پس به سیر تاریخ باز شوم، ان شاء الله تعالی» (همان، ج ۳، ص ۹۲۹)

خردگرایی و دانش دوستی از نیازهای معنوی آدمی است که به تعبیر آبراهام مزلو بعد از ارضاء نیازهای اولیه (جسمانی و غریزی) تمایل فرد خود شکوفا به ارضاء نیازهای متعالی و معنوی بیشتر می‌شود. این افراد، شیفته آرمانی خارج از وجود خودشان مثل عدالت، زیبایی، حقیقت،... هستند که برایشان بسیار گرانبقدر است و با ندای باطنی یا پیامی از درون به مفهومی روحانی آن پیوند دارند. و اگر گرایش به این فوق نیازها در آنها ارضاء نشود، گرفتار آسیب روحی جدی خواهند شد. (مزلو، ۱۳۷۴، صص ۴-۷۳) خردگرایی، دین باوری و بیان حکایاتی در مقام و منزلت دانشمندان نشانه گرایش بیهقی به ارضاء نیازهای متعالی است.

در اقرار به اشتباهات خود شهادت نفس دارد و در صدد جعل یا تحریف ماهیت خود و پنهان کردن ضعف‌ها و قوت‌های خود نیست: «و بماند کار من بر نظام و این استادم مرا سخت عزیز داشت و حرمت نیکو شناخت تا آن پادشاه برجای بود، و پس از وی کار دیگر شد که مرد بگشت و در بعضی مرا گناه بود، و نوبت درستی از روزگار در رسید و من به جوانی به قفص باز افتادم و خطاها رفت تا افتادم و خاستم و بسیار نرم و درشت دیدم، و بیست سال برآمد و هنوز در تبعیت آنم، و همه گذشت.» (بیهقی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۹۳۳)

۳- عظامی یا عصامی

بحث عظامی و عصامی در تاریخ بیهقی دقیقاً با موضوع تأثیر محیط یا وراثت در شکل‌گیری شخصیت^۷ ارتباط دارد. آیا در زیرساخت شخصیت افراد، عوامل محیطی و اجتماعی نقش دارد یا زمینه‌های موروثی و ذاتی؟ روان‌شناسان پاسخ‌های متفاوتی به این سؤال داده‌اند.

امید به تکوین و تکامل تدریجی شخصیت در صورت اول بیشتر است و صحنه گذاشتن بر نظریه ذاتی بودن شخصیت، برخاسته از نوعی تفکر جبرگرایانه و به نوعی بدبینانه است. در این زمینه روان‌شناسانی چون یونگ، اریک فروم^۸ و آبراهام مزلو نظریات عقلانی و سنجیده‌تری را مطرح کرده‌اند.

یونگ نیمی از شخصیت را فطری و نیمی را اکتسابی می‌داند: «وی اعتقاد داشت شخصیت هر فرد منحصر به فرد است؛ اما فقط در نیمه اول زندگی خود هنگامی که در میانسالی، میزانی از فردیت یافتگی کسب می‌شود، شخصیتی در ما به وجود خواهد آمد که او آن را شخصیت همگانی نامید که در آن هیچ جنبه‌ای از شخصیت بر دیگری غلبه ندارد. در این زمان، یکتایی و یگانگی افراد از میان می‌رود به طوری که دیگر نمی‌توان آنها را در یک سنخ روانشناسی ویژه قرار داد و توصیف کرد.» (دوان شولتز، ۱۳۸۳، ص ۱۲۴)

کسانی که شخصیت را ذاتی و موروثی می‌دانند از اندیشه بقراط پدر علم پزشکی تبعیت می‌کنند. در باور وی «خلقیات فرد انسان از تعادل چهار مزاج «خون، صفرای زرد، صفرای سیاه و بلغم» تشکیل می‌شود.» (شاملو، ۱۳۷۷، صص ۲۳-۲۲). در عصر حاضر افرادی مانند کرچمر Kretschmer (۱۹۳۶) و شلدن Sheldon (۱۹۴۴) طبق نظریه‌هایی که بیان کرده‌اند، خصوصیات و خلقیات روانی انسان را به ساختمان فطری و جسمانی آنها مربوط دانسته‌اند. در نظریه افرادی چون فروید نیز مفهوم «نهاد» که در شکل‌گیری زیربنای شخصیت اهمیت فراوانی دارد، به خصوصیات سرشتی و نهادی افراد مربوط می‌شود. در مقابل محیط‌گرایان تأثیر یادگیری و شکل‌گیری عادات را در

مجموع سازنده شخصیت و ناشی از محیط و فرهنگ می‌دانند. افرادی مانند اریکسون (Erikson)، اریک فروم (Erich fromm) و کارن هورنای (Karen horney) معتقدند که شخصیت پدیده‌ای است متغیر و به طور دایم در حال تغییرات اساسی. (همان، صص ۲۳-۲۲)

«اریک فروم نه انسان را ساخته و پرداخته‌گرایی و تجربه‌های کودکی اولیه می‌داند و نه به طور کامل تحت تأثیر نیروهای محیطی و اجتماعی؛ بلکه او را دارای یک ماهیت فطری - مجموعه‌ای از قابلیت‌های روان‌شناختی که به وسیله آنها می‌تواند شخصیت خود را شکل دهد- می‌بیند. در باور او ما می‌توانیم به چیزی تبدیل شویم که توان بالقوه تبدیل شدن به آن را داریم.» (دوان شولتز، ۱۳۸۳، ص ۲۱۳)

آبراهام مزلو نیازهای اولیه و متعالی آدمی را در یک هرم مخروطی شکل طبقه‌بندی می‌کند.^۹ «به عقیده وی تعدادی نیازهای ذاتی وجود دارند که رفتار هر فرد را فعال کرده و هدایت می‌کنند. این نیازها غریزی هستند، یعنی ما مجهز به آنها به دنیا می‌آییم. اما رفتارهایی که ما برای ارضای نیازها به کار می‌بریم؛ ذاتی نیستند بلکه اکتسابی هستند. بنابراین در معرض تفاوت‌های فراوانی از یک شخص به شخص دیگرند.» (همان، ص ۳۶۱)

بیهقی نیز شخصیت را از یک سو ذاتی و موروثی و از سوی دیگر متأثر از عوامل محیطی و تربیتی می‌بیند. در صورت باور به تأثیر محیط بیرونی در شکل‌گیری شخصیت، علم اخلاق بایسته و لازمه تکوین آن می‌گردد. بیهقی نیاز به اخلاق و طبیبان روحانی را همچون نیاز به طبیبان جسمانی می‌داند. مردمان از نظر او چه پادشاه چه غیر پادشاه جهت معالجه امراض روحی و روانی نیاز به طبیبان روحانی دارند تا با داروی خرد و تجارب پسندیده به طبابت ایشان مبادرت ورزند. (بیهقی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۱۵۹)

در همین زمینه حکایت نصر احمد سامانی را بیان می‌کند که اجباراً در سن هشت سالگی جانشین پدر می‌شود و بعد از مدت کمی آداب حکومت و فرمانروایی را فرامی‌گیرد؛ ولی به دلیل خشم و غضب افراطی خود گاهی فرمان‌هایی به ضرر مملکت

صادر می‌کند. ناگزیر پس از مشورت با بلعمی، وزیر خود، و بوطیب مصعبی بنا به توصیه ایشان، خردمندترین افراد را برمی‌گزیند تا هنگام خشم با حلم و تلافی خشم او را بنشانند. و با انجام این کار پس از مدتی تعادل شخصیتی خود را باز می‌یابد. (بیهقی، ۱۳۷۴، ج ۱، صص ۶۰-۱۵۹)

هرچند بیهقی به قضا و قدر الهی شدیداً اعتقاد دارد و مکرر وقایع و رویدادهای مهم را به تقدیر و سرنوشت نسبت می‌دهد؛ ولی مانند اشاعره یکسره جبرگرا نیست که تأثیر علل و اسباب از جمله اراده خود انسان را در سرنوشت منکر شود. در باور وی تغییر جهت سرنوشت فرد با اراده خود به معنای دخالت عامل محیط و کاهش تأثیر وراثت در شکل‌گیری شخصیت است. زیرا مبنای نظریه موروثی بودن شخصیت، نوعی جبرگرایی محض است. وی گاه شرارت و زعارت طبع فردی چون بوسهل زوزنی را تغییر ناپذیر می‌داند که می‌گوید: «لا تبدیل لخلق الله» (همان، ص ۲۲۶) و گاه به پرورش نفس و استقلال در شخصیت، بیش از اتکاء به اصل و نسب اهمیت می‌دهد. هرچند که ارزش و اصالت خانوادگی را نیز نادیده نمی‌گیرد.

در مورد تلک هندو که به دستور مسعود به جنگ با احمد ینالتگین گسیل می‌شود و پیروز برمی‌گردد؛ می‌گوید: «این تلک مردی جلد آمد و اخلاقی ستوده نمود و آن مدت که عمر یافت زیانیش نداشت که پسر حجامی بود و اگر با آن نفس و خرد و همت، اصل بودی نیکوتر نمودی، که عظامی و عصامی بس نیکو باشد. ولکن عظامی به یک پیشیز نیرزد چون فضل و ادب نفس و درس ندارد و همه سخنش آن باشد که پدرم چنین بود.» (همان، ج ۲، صص ۴-۶۳۳)

در حکایتی دیگر از مردی زبان آور و فصیح در کلام ولی گمنام در نزد یحیی برمکی نقل می‌کند که تنی چند از حاضران عظامیان (کسانی که به اصل و نسب خود می‌بالیدند) به او حسد ورزیده با تمسخر گویند: «دریغا چنین مرد، کاشکی او را اصلی بودی» ولی یحیی برمکی می‌خندد و در جواب ایشان گوید: «هو بنفسه اصل قوی» (همان، ج ۲، ص ۶۳۴) در مجموع بیهقی با مطرح کردن بحث «عظامی» و «عصامی» و

نقل حکایاتی در این زمینه همچون یونگ، اریک فروم و مزلو، نه شخصیت انسان را کاملاً ساخته و پرداخته وراثت خانوادگی و نه به طور کامل تحت تأثیر نیروهای محیطی و اجتماعی می‌داند.

نتیجه‌گیری

ارزیابی دقیق، صحیح و موشکافانه بیهقی از شخصیت‌های متفاوت و ضد و نقیض سبب می‌گردد تا کتاب تاریخ او بستر مناسبی برای یافتن مصداق‌های عینی تیپ‌های شخصیتی در روان‌شناسی باشد. هرچند که این تطبیق امری نسبی است و بعضی از شخصیت‌ها، مجموعه‌ای از ویژگی‌های چند تیپ را به خود اختصاص می‌دهند. ستیز و چالش پنهانی و سازگاری ظاهری بین تیپ‌های ماکیاولی و اقتدارطلب با تیپ A و خودشکوفای؛ نوسان رویدادهای تاریخی را رقم می‌زنند. از یک سو سلطان مسعود و بوسهل زوزنی نماد تیپ اقتدارطلب و ماکیاولی و از سوی دیگر بونصر مشکان، و سبکتگین بهترین نمادهای تیپ A و خودشکوفای هستند. نگارنده، سبکتگین را نمود زیبایی از انسانیت به کمال رسیده یافته است که توفیق دست یافتن به یک نوع توازن و تعادل شخصیتی را پیدا کرده است.

و حسنک وزیربه عنوان زیباترین نماد شجاعت و پایداری در رویارویی با دشمن در شمار تیپ سرسخت و جسور قرار می‌گیرد؛ که در روان‌شناسی شخصیت امروز یک تیپ سالم، متعادل و رو به رشد تعریف می‌شود. و گویی سرسختی، شهامت نفس و جسارت در مواجهه با رویدادهای استرس‌زا، لازمه مدیریت، رهبری و آفرینش کارهای برجسته است.

و نگارنده کتاب، یعنی خود ابوالفضل بیهقی، نیز به لحاظ ادراک بسیار کارآمد از واقعیت‌ها و بیان حوادث بدون اغراض و پیشداوری‌ها، قدرشناسی نسبت به پدیده‌ها و اشخاص و بی‌اعتنایی به دنیا، فرد خودشکوفای دیگر است. بحث عظامی و عصامی در این اثر زیبا، دقیقاً با موضوع تأثیر محیط یا وراثت در شکل‌گیری شخصیت ارتباط

دارد. ویهقی نیز همسو با کارل گوستاو یونگ، اریک فروم و آبراهام مزلو شخصیت را نه به طور کامل ساخته و پرداخته اصل و نسب خانوادگی و تغییر ناپذیر و نه زاییده محیط بیرونی و متغیر می‌داند. از این رو بر اهمیت علم اخلاق و امکان تغییر شخصیت با طبابت روحانی تأکید می‌ورزد.

یادداشت‌ها

۱- اریک فروم در تقسیم بندی صفات شخصیتی براین باور بود که افراد به دو سنخ مرده‌گرا و زنده‌گرا تقسیم می‌شوند. سنخ مرده‌گرا مجذوب ویرانگری، مرگ و نیستی است؛ در گذشته زندگی می‌کند و آینده را نمی‌بیند؛ شدیداً پایبند قانون و نظم است. سنخ زنده‌گرا برعکس عاشق زندگی و مجذوب رشد، آفرینندگی و سازندگی است. و مایل است با عشق و خرد در دیگران نفوذ کند نه با زور و قدرت. شخص متوجه رشد و نمو خود و دیگران است و نظر او به سوی آینده است نه گذشته. (کریمی، ۱۳۸۳، صص ۱۴-۱۱۳)

۲- آلفرد آدلر یکی از منتقدین برجسته نظریه پسیکانالیز (psychoanalyse) و آفریننده یک حرکت مکتبی به موازات آن است که در آن بسیاری از قطعیت‌های محدود و تک بعدی پسیکانالیزاز میان برداشته شد. روان‌شناسی فردی او راه بنیانگذاری پسیکانالیز نو را که اشتباهات زیگموند فروید را جبران می‌کرد، هموار ساخته است. آدلر مکتب خود را «روان‌شناسی فردی» نامید برای آنکه نشان دهد تمام توجهش به خلاف آنچه که پسیکانالیز می‌انگاشت، به سوی درک ماهیت یکباره و یگانه فرد معطوف است. مخالفین شتاب زده مفهوم این اصطلاح مهم را به کم ارزش شمردن «عامل اجتماعی» تعبیر کردند و آن را موضوعی سطحی پنداشتند در حالیکه می‌دانیم بعدها هیچ مکتبی در روان‌شناسی عمقی نتوانست مانند روان‌شناسی فردی ریشه اجتماعی انسان را به طور مشخص تبیین نماید. (آل‌فرد، ۱۳۷۰، صص ۷-۳۵)

۳- کارل گوستاو یونگ (۱۸۷۵-۱۹۶۱) شاگرد و همکار فروید از روان‌شناسان مکتب روان‌پویایی است که تأکید بر فعالیت ضمیر ناخودآگاه دارند. از جهاتی نظریه او با فروید متفاوت است. زیرا برای عوامل نژادی و تکاملی در ساخت شخصیت اهمیت قایل است. و شخصیت هر فرد را محصول تاریخ قرون و اعصار اجداد او می‌داند. به همین جهت او به ضمیر

ناخودآگاه جمعی اعتقاد دارد. در باور او کندوکاو در اسطوره ها، مذاهب، سمبل های قدیمی، آداب و رسوم و رویاها جهت شناخت شخصیت ضروری است. (شاملو، ۱۳۷۷: ۴۲-۴۱)

۴- تجربه های اجدادی موجود در ناهوشیار جمعی به شکل تصاویری ظاهر یا آشکار می شوند که یونگ آنها را کهن الگو نامید. این تصاویراز تجربه های همگانی، بخش مهمی از نظریه شخصیت یونگ را تشکیل می دهند. بعضی از کهن الگوها که یونگ بدانها علاقه داشت عبارتند از؛ کهن الگوی جادو، قهرمان، ستاره، خویشتن، مادر، خدا، مرگ، قدرت و پیر خردمند. بعضی از کهن الگوها کاملاً تحول یافته تر از بقیه هستند و بنابراین به طور مداوم بر روان ما اثر می گذارند. این کهن الگوها نقاب، مادینه روان، نرینه روان، سایه و خویشتن هستند. (ر.ک دوان شولتز، ۱۳۸۳، صص ۱۵-۱۱۴)

۵- اریک اریکسون (Erik Erikson) روان پزشک و روان شناس آلمانی (۱۹۰۲) معتقد است رشد انسان از یک سلسله مراحل و وقایع روانی- اجتماعی ساخته شده و شخصیت انسان تابع نتایج آنهاست. (شاملو، ۱۳۷۷، ص ۱۲)

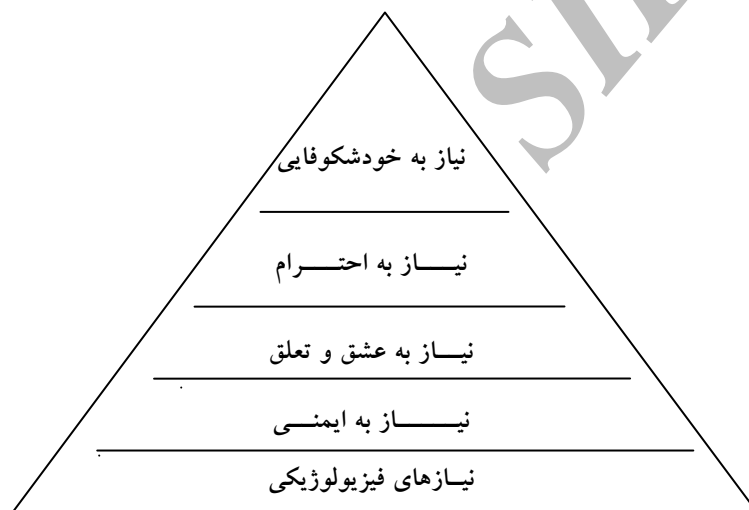
۶- آبراهام مزلو (Maslow Abraham) یکی از موسسین و شاید پرنفوذترین روان شناس انسان گرا در زمان معاصر (۱۹۸۰-۱۹۰۸) در آمریکا است. مزلو کاتب موجود و مهم روان شناسی را در توجیه شخصیت انسان، نارسا، محدود، بدبینانه، منحصر به توضیح ضعف های انسان و در مجموع خیلی مکانیکی و غیر انسانی می داند. او معتقد است که مکاتب قبلی روان شناسی به جنبه های مثبت، خلاقه، انسانی و متعالی بشر توجه کافی مبذول نداشته و مطالعه او بیشتر روی قسمت های تاریک و شیطانی روان انسان بوده است. به همین جهت نظریه انسان گرایی وی بر کل وجود و ویژه بودن شخصیت هر فرد، ارزش ها و معیارهای انسانی و ظرفیت او برای خودکفایی، رشد، خلاقیت، خودشکوفایی و گرایش به سالم بودن تکیه می کند. (شاملو، ۱۳۷۷، صص ۱۱۱-۱۱۲)

۷- عظامی آنکه به استخوان های پوسیده یعنی مفاخر پدران بالذ مقابل عصامی یعنی آنکه به نفس خود بالذ. (بیهقی، ۱۳۷۴، ص ۷۷۷)

۸- اریک فروم (Erik fromm) (۱۹۸۰-۱۹۰۰) پیرو مکتب روان شناسی اجتماعی است. او از تلفیق نظریات مارکس و فروید در زمینه شخصیت مکتب خود را «انسان گرایی دیالکتیک» نامید. فروم معتقد است که در زمان ما پنج نوع منش اجتماعی وجود دارد که عبارتند از منش

تأثیر پذیر، استثمارگر، مال جمع کن، بازاری و خلاق. هر تیپ یا نوع منش نشان‌دهنده نوع سازگاری و ارتباطی است که هر فرد با جامعه خود دارد. شخصیت هر فرد مخلوطی است از این پنج نوع، البته ممکن است که یک یا دو نوع آنها از تسلط خاصی برخوردار باشند. (شاملو، ۱۳۷۷، صص ۷۹-۸۱)

۹- آبراهام مزلو نیازهای ذاتی انسان را به ترتیب اهمیت در یک هرم مخروطی طبقه بندی می‌کند که البته هر چه از قاعده به رأس نزدیک می‌شویم، نیازهای متعالی و معنوی تر می‌گردند و نشانه رشد یک فرد خودشکوفای حرکت به سمت رأس هرم است. (دوان شولتز، ۱۳۸۳، صص ۳-۳۶۱)



منابع و مأخذ:

الف- کتابها

- ۱- آدلر، آلفرد (۱۳۷۰) روان شناسی شخصیت، ترجمه حسن زمانی و شرفشاهی، چاپ دوم، تهران انتشارات تصویر.
- ۲- بیهقی، ابوالفضل، (۱۳۷۴)، تاریخ بیهقی، به کوشش خلیل خطیب رهبر، چاپ چهارم، تهران، انتشارات مهتاب.

۳-دوان، شولتز، (۱۳۸۳)، نظریه‌های شخصیت، ترجمه یوسف کریمی، فرهادجمهری، چاپ چهارم، تهران، نشر ارسباران.
۴-شاملو، سعید، (۱۳۷۷)، مکتب‌ها و نظریه‌ها در روان شناسی شخصیت، چاپ ششم، تهران، نشر رشد.

۵-کریمی، یوسف، (۱۳۸۳)، روان شناسی شخصیت، چاپ نهم، تهران، نشر ویرایش.
۶-مزلو، آبراهام، (۱۳۷۴)، افق‌های والاتر فطرت انسان، ترجمه احمدرضوانی، نشر آستان قدس.
۷-یونگ، کارل گوستاو، (۱۳۸۳)، انسان و سمبل‌هایش، ترجمه محمود سلطانی، چاپ چهارم، تهران، نشر جامی.

9-R.Maddi,Hardiness an operationalization of existential ourage ,Journal of Humanistic psychology ,vol 44,no.3,279-298,2004

10-R.Maddi,& Khoshaba.D, consulting psychology Journal,1996

11-Khoshaba& Maddi ,Early Antecedents of Hardiness, consulting psychology Journal ,spring 1999,vol51,(n2)

ب - مقالات

۱- جمال رضایی، بوسهل زوزنی در تاریخ بیهقی، مندرج در یادنامه بیهقی، مشهد: انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۵۰، صص ۲۲۳-۲۲۱.